جلسه 138

شنبه 26/08/86

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در جمله خبریه ای بود که در مقام طلب استعمال می شود. مثل یتصدق عن کل یوم بمدّ من طعام که در روایت وارد شده است.

مرحوم صاحب مدارک و محقق نراقی ره اصل دلالت جمله خبریه را بر طلب قبول کرده اند، ولی فرموده اند ظهور در وجوب ندارد. ولذا ما عرض کردیم باید ببینیم که منشأ دلالت جمله خبریه بر طلب چیست. اگر بگوئیم جمله خبریه یتصدق عن کل یوم استعمال شده است به معنای صیغه امر، یعنی تصدق عن کل یوم یا فلیتصدق عن کل یوم، که واضح است همان بحثی که در دلالت صیغه امر بر وجوب بود اینجا هم می آید، و ما چون اختیار کردیم ظهور صیغه امر را در وجوب، جمله خبریه هم مانند او خواهد بود وظهور انصرافی اش در وجوب می شود.

اما اگر ما قول دوم را قائل شدیم که همین قول را هم انتخاب کردیم که گفتیم یتصدق مفادش این است که صدقه می دهد، استعمال شده است در همان معنای حقیقی، ما عرض کردیم این جمله یتصدق قرینه داریم که در مقام و به داعی ابراز طلب بوده است. یعنی مولا وقتی فرمود تو صدقه می دهی، می خواهد بگوید باید صدقه بدهی. کنایه بشود این جمله خبریه از انشاء طلب. باز مهم این مکنی به است که انشاء طلب هست و انشاء طلب هم ظهور انصرافی دارد در وجوب. کأنه مولا گفت ارید منک أن تتصدق.

اگر ما گفتیم که همان نکته ای که آقای صدر مطرح کرد درست که جمله خبریه که مثلا می گوید الشیخ الکبیر الذی یشق علیه الصوم یتصدق عن کل یوم بمد من طعام، این یعنی الشیخ الکبیر المقید بالشریعة، ولذا إخبار جدی است. إخبار جدی می کند که شیخ کبیر مقید به شریعت یتصدق عن کل یوم بمد من طعام. خب طبق این مبنا هم باز تقیید موضوع به دو نحو می تاند باشد:

یکی اینکه بگوئیم: الشیخ الکبیر الملتزم بواجبات الشریعة.

یک جور دیگر این است که بگوئیم: الشیخ الکبیر الملتزم بواجبات الشریعة و مستحبات الشریعة.

اگر آن نحو اول باشد، می شود وجوب. شیخ کبیر ملتزم به واجبات شریعت این کار را می کند. کشف می کند پس این کار واجب است.

لگر بگوئیم شیخ کبیر ملتزم به واجبات شریعت و مستحبات شریعت این کار را می کند، قطعا ظهور در وجوب ندارد.

ولکن اگر امر دائر بشود بین تقیید بیشتر یا تقیید کمتر، اصالة الاطلاق می گوید تقیید کمتر بزنید به خطاب. الشیخ الکبیر الملتزم بواجبات الشریعة، هفتاد درصد شیخ های کبیر را شامل می شود، اما اگر بگوئید الشیخ الکبیر الملتزم بواجبات الشریعة و مستحباتها، بیست درصد شیخ های کبیر را شامل می شود. شما چرا کاری می کنید که فقط بیست درصد شیخ های کبیر را خطاب شامل بشود؟ خب این تقیید زائد است بلاوجه.

پس قدر متیقن این است که الشیخ الکبیر الملتزم بواجبات الشریعة یتصدق بکذا.

اما اگر بگوئیم که یتصدق عن کل یوم این استعمال شده است در همان معنای إخباری، در همان نسبت صدوریه، و لکن نه به آن نحوی که ما عرض کردیم که گفتیم کنایه است از انشاء طلب، ونه به آن نحوی که مرحوم آقای صدر فرموده، که فرموده إخبار جدی است اما از موضوع خاص. بلکه به یک نحو سوم، وآن این است که بگوئیم یتصدق نسبت صدوریه است، منتهی قرینه داریم که ما إخبار نمی کنیم از نسبت صدوریه، بلکه طلب می کنیم نسبت صدوریه را. یتصدق مستعمل فیه اش صدور التصدق است من هذا الشخص، ولکن قرینه داریم که ما إخبار از صدور نمی خواهیم بدهیم، بلکه طلب می خواهیم بکنیم صدور این تصدق را از این شخص.

مرحوم آقای صدر فرموده: اگر اینطور بگوئیم کار مشکل می شود. چرا؟ برای اینکه ما چه می دانیم این متکلمی که فرمود یتصدق عن کل یوم طلب کرد صدور تصدق را از این مکلف، ما چه می دانیم طلب وجوبی کرد یا طلب استحبابی. بله قرینه داریم بر اینکه این یتصدق که مدلولش صدور التصدق است من المکلف، قرینه داریم که مولا در مقام إخبار از این مطلب نیست. در مقام طلب این مطلب است. در مقام طلب صدور التصدق است از این مکلف. ما چه می دانیم که این طلب، طلب وجوبی است یا طلب استحبابی.

ولذا طبق این بیان نمی شود استدلال کرد به جمله خبریه برای اثبات وجوب.

اقول: این فرمایش آقای صدر به نظر ما ناتمام است. برای اینکه طبق این احتمال هم که بگوئیم یتصدق مستعمل فیه اش نسبت صدوریه است و قرینه داریم که مولا در مقام إخبار از آن نیست بلکه در مقام طلب آن است، خب جناب آقای صدر این قرینه چه می گوید؟ این قرینه می گوید مولا وقتی گفت یتصدق، خواست به شما بگوید اطلب منک أن تتصدق، ارید منک أن تتصدق. خب اگر مولا اینطور بگوید، بگوید اطلب أن تتصدق، ارید أن تتصدق شما قبول ندارید که ظهور آن در وجوب است؟ ظاهر این تعبیر وجوب است. ما قبلا عرض کردیم اگر مولا بگوید ارید أن اقوم چه جور ما می فهمیم که مولا قیام خواهد کرد. حالا اگر مولا بگوید ارید أن تقوم انت، این هم ما می فهمیم عرفا که این اراده مولا در عالم تشریع و بعث نباید از مرادش منفک بشود. کما اینکه در ارید أن اقوم اراده مولا از قیام منفک نمی شد. ظاهرش این است دیگر.

و مهم این است که عقلاء احتجاج می کنند. اگر مولا گفت ارید أن تجیء بالماء و این عبد بگیرد بخوابد، بعد مولا بیاید تازیانه را بردارد این عبد را بزند، هیچ عاقلی نمی گوید ای مولا ظالم. چون مولا ظالم نیست. مولا گفت ارید أن تجیء بالماء و این عبد گرفت خوابید. این دلیل بر این است که ارید أن تجیء بالماء ظاهر است در وجوب.

پس جناب آقای صدر یتصدق که جمله خبریه است اگر قرینه داشتیم که طلب عارض شده است بر این نسبت صدوریه، نه اینکه إخبار باشد از این نسبت صدوریه، خب این در قوه این است که بگوید اطلب منک أن تتصدق، ارید منک أن تتصدق. و این ظهور انصرافی اش در وجوب است. ولذا حتی طبق این بیان که گفته بشود که مستعمل فیه یتصدق همان نسبت صدوریه است، ولکن قرینه داریم که إخبار از نسبت صدوریه مولا نمی خواهد بدهد، بلکه می خواهد طلب کند نسبت صدوریه را، طبق این بیان هم باز به نظر ما خطاب ظهور در وجوب دارد. کما اینکه طبق بیان ما که می گفتیم ظاهر یتصدق این است که این إخبار به داعی انشاء طلب هست، او هم ظهور دارد در وجوب.

فقط می ماند آن معنای مرحوم آقای خوئی که فرمود: مفاد جمله خبریه مثل یتصدق ابراز اعتبار تصدق است بر ذمه مکلف. طبق این مبنا هم باز به نظر ما ظهور دارد خطاب در وجوب. ولو آقای خوئی می گویند وجوب به حکم عقل است، اما به نظر ما اعتبار الفعل علی ذمة المکلف یعنی بدهکار شدن مکلف به این فعل. در مرتکز در ذهن عرف بین بدهکار بودن و وجوب اداء تلازم هست. بدهکارید به این فعل این تلازم عرفی دارد با اینکه بر تو اداء آن واجب است.

بلکه ما بالاتر می گوئیم. می گوئیم اگر در یک خطابی بیاید که حق الله علی العباد أن یقولوا ما یعلمون و یکفوا عما لایعلمون این ظاهر است در وجوب. چون حق خدا است بر عبد، مرتکز متشرعی این است که این واجب الاداء است، الا مع القرینة علی الترخیص فی الترک.

ولذا ما به این روایت صحیحه استدلال کردیم که قول به غیر علم حرام است، نه تنها کذب حرام است بلکه قول به غیر علم هم حرام است. قول به غیر علم در رابطه با خدا قطعا حرام است، حرّم علیکم أن تقولوا علی الله ما لاتعلمون. این در قرآن هست. اما قول به غیر علم در امور عادی دلیلش به نظر ما فقط این روایت صحیحه است، و این اقتضاء می کند که حق خدا بر بندگان این است که قول به غیر علم نکنند، یکفوا عما لایعلمون. ولو شاید مطابق با واقع باشد، لذا نمی گویند تو دروغ گفتی، می گویند تو راست گفتی اما خودت شک داشتی، لذا این قول به غیر علم است و حرام است.

ولذا کسی در ماه رمضان قول به غیر علم بکند احکام کذب را ندارد، یعنی مثلا کفاره افطار عمدی در ماه رمضان بر او مترتب نمی شود، چون آن چیزی که موجب کفاره است کذب علی الله و رسوله است نه قول به غیر علم علی الله ورسوله، او مفطّر نیست و موجب کفاره نمی شود، ولو این صحیحه می گوید حرام است.

بله اگر در روایت بیاید بگوید حق الوالد علی الولد أن یطیعه فی کل شیء الا فی معصیة الله سبحانه، که کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه است علی ما حکی عنه. خب این ظهور ندارد در وجوب. این حق الله که نگفت، فرمود حق الوالد علی الولد، ممکن است حق والد بر ولد حق استحبابی باشد. چون حق مؤمن است. حق مؤمن می سازد با حق مستحب. اما مرتکز متشرعی این است که حق خدا بر مردم وجوب اداء دارد.

سؤال وجواب: خیلی از حقوق مستحب هستند. رسالة الحقوق امام زین العابدین علیه السلام نوعا حقوق مستحب است. وقتی می گویند حق پدر بر پسر این است که گوش به سخنان او بدهد اصلا ظهور ندارد در اینکه واجب است. بله اطاعت والد بر ولد فی معصیة الله حرام است اما در غیر معصیة الله ممکن است مستحب باشد اطاعت.

سؤال وجواب: مشهور می گوید اگر پدر امر بکند در چیزی غیر از واجبات و محرمات اطاعت او واجب است. دلیلشان یکی همین روایت است. ما می گوئیم غیر از اینکه سند نهج البلاغه ولو کتاب افتخار شیعه است اما اینطور نیست که بگوئیم کلمه به کلمه آن معتبر است، غیر از آن از جهت دلالت هم ظهور در وجوب ندارد. اما حق الله ظهور در وجوب دارد.

برخی کلمات هم هست مثل ینبغی که ظاهر کلام آقای خوئی ره این است که دلیل بر وجوب است، یعنی مثل همان صیغه امر. ینبغی یعنی لابد ذلک، لاینبغی ذلک یعنی لایمکن ذلک و لایتیسر ذلک. رب هب لی ملکا لاینبغی لاحد من بعدی، أی لایتیسر لأحد من بعدی. لا الشمس ینبغی لها أن تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار. لاالشمس ینبغی لها أن تدرک القمر یعنی لایتیسر لها أن تدرک القمر، نه اینکه سزاوار و شایسته نیست. نه، نمی شود.

اقول: ما این را نفهمیدیم. ما احتمال می دهیم ینبغی به معنای یصلح باشد یعنی شایسته است، لاینبغی هم لایصلح باشد یعنی شایسته نیست. این ظهور ندارد در وجوب. مثل احب می شود، احبّ أن تفعل کذا. یا اکره أن تفعل کذا. اینها ظهور در وجوب ندارد.

سؤال وجواب: مثل اینکه حب تکوینی منفک می شود از محبوب، من دوست دارم الان در حرم امام رضا باشم. حب تکوینی اینجور است که قد ینفک عن المحبوب، حب تشریعی هم می تواند همینجور باشد.

این را توجه داشته باشید که آقای خوئی در احبّ یا أکره قائل نیست به وجوب. یعنی حکم عقل که می گوید وجوب است در مثل احبّ یا أکره نمی گوید. این را توجه داشته باشید. ما هم می گوئیم نه حکم عقل به وجوب است و نه ظهور کلمه احب و أکره در وجوب. ینبغی و لاینبغی هم به نظر ما ظهوری بیش از همین احبّ یا أکره ندارد. ینبغی یعنی یصلح شایسته است، لاینبغی یعنی شایسته نیست.

سؤال وجواب: عرض کردم فرقش این است که حب از محبوب منفک می شود، ولی اگر بگوید ارید أن اقوم، مگر اینکه پشیمان بشود و الا با حفظ اراده منفک نمی شود مراد از اراده. لذا صحیح است بگوید احب أن اقوم و لا اقوم، ولی عرفی نیست بگوید ارید أن اقوم و لا اقوم. ولذا فرق است بین ارید با احبّ.

سؤال وجواب: محبوب مولا بودن که کافی نیست برای اینکه دلیل بر وجوب باشد یا عقل حکم کند به وجوب.

سؤال وجواب: فرق دارد احبّ با صیغه امر. مبنای آقای خوئی ره این است که صیغه امر ابراز اعتبار فعل علی الذمة است. به نظر ما انشاء بعث است. فرق می کند با احبّ. احبّ اصلا بیان رجحان فعل است، می گوید این فعل راجح است. و در مورد احبّ آقای خوئی هم قائل نیست به اینکه به حکم عقل واجب است. احبّ افاده نمی کند بعث را یا اعتبار الفعل علی الذمة را. احبّ بیان رجحان می کند، احبّ أن یری فی شیعتی مثلک. بیان رجحان موضوع نیست برای حکم عقل به وجوب امتثال، وموضوع نیست برای ظهور اطلاقی در وجوب. و این هیچ مشکلی نیست.

سؤال وجواب: من قبول دارم اکره یا احب که در روایات می آید ظهور در کراهت اصطلاحیه یا استحباب ندارد، مجمل است. بله الان اگر بگویند مکروه است، این ظهور دارد در مقابل حرام. ولی در روایات که می گفتند هذا مکروه یا اکره ذلک یا یکره ذلک، این ظهور در مکروه بودن در مقابل حرام نداشت. ولکن مجمل بود. و چون مجمل است نمی شود اثبات کرد حکم الزامی را. احبّ هم مجمل است و هم با استحباب می سازد و هم با وجوب، ولذا نه ظهور دارد در وجوب و نه حکم عقل اینجا بر وجوب است.

اما این جمله ای که می گویند که کثرت ورود مستحبات در شریعت (که صاحب معالم مطرح کرده) که بخواهد جلو ظهور این خطابات شرعیه را در وجوب بگیرد، که این خطابات شرعیه حتی به لسان امر دیگر ظهور در وجوب نداشته باشد. خب این درست نیست، ولو صاحب معالم فرموده است که استعمال خطاب امر در مستحبات مجاز شایع شده است. هر قدر هم شایع بشود به حدی نیست که ظهور عرفی خطاب امر را در وجوب از کار بیندازد.

شاهدش خود ارتکاز عقلاء است که احتجاج می کنند، ارتکاز متشرعه است که احتجاج می کنند به خطابات اوامر و نواهی در شرع. خود آیه شریفه که می فرماید بترسند از عذاب ما آنهایی که امر پیامبر را گوش نمی دهند، خب مگر امر پیامبر چه بود؟ امر پیامبر هم همین بود که می فرمود افعل، یا می فرمود تفعل کذا. همینها بود که آیه نازل شد که کسانی که گوش به امر پیامبر ما نمی دهند از عذاب بترسند. و الا پیامبر اکرم چند بار به مردم فرمود آمرکم؟ چند بار به مردم فرمود یجب علیکم؟ معمولا خطابات صادره از پیامبر به لسان امر و به لسان نهی و به لسان جمله خبریه بوده است.

ادامه جلسه 138

شنبه 26/08/86

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

التعبدی و التوصلی

تعبدی و توصلی چهار اصطلاح دارد:

اصطلاح اول: و هو المعروف که می گویند التعبدی ما یعتبر فیه قصد القربة. در مقابل توصلی.

حضرت امام ره فرموده این تعبیر مناسب نیست. چون ما یعتبر فیه قصد القربة می شود تقربی. هر تقربی ای تعبدی نیست. عتق عبد و صدقه مشروط است به قصد قربت، لاصدقة الا ما ارید به وجه الله، لا عتق الا ما ارید به وجه الله. اما عتق عبد عبادت و پرستش خدا نیست. صدقه به فقیر به قصد قربت پرستش خدا نیست. پرستش خدا یک افعالی است که ذاتا مصداق خضوع و تذلل است در برابر حق. مثل سجود. سجود عبادت است. رکوع عبادت است. و لذا عبادت غیر خدا حرام است. اما قصد تقرب به غیر خدا که حرام نیست. یکی می گوید فلانی به من ده هزار تومان بده، شما می گوئید بخاطر گل روی تو و بخاطر اینکه حرفت را زمین نزنم بفرما این ده هزار تومان. این ده هزار تومان را دادید قربة الی هذا الصدیق. ولی نمی گویند پرستش و عبادت کردی او را.

پس نباید تعبیر می شد به تعبدی و توصلی. باید تعبیر می شد به تقربی و توصلی.

اقول: این فرمایش حضرت امام ره دقت خوبی است، اما بهتر این است که ما طبق اصطلاح پیش برویم فإنه لا مشاحة فی الاصطلاح.

سؤال وجواب: شاید ایشان صوم را هم واجب تقربی بگیرد نه تعبدی. واجب تعبدی آن عبادتهای ذاتیه مثل رکوع و سجود است که مصداق تذلل و خضوع در برابر رب است.

اما غیر از این سه اصطلاح معروف، تعبدی و توصلی سه اصطلاح غیر معروف دارد. که ما هم به تبع آقایان آن سه اصطلاح غیر معروف را بحث می کنیم تا بعد برویم سراغ اصطلاح معروف.

اصطلاح دوم: که اولین اصطلاح غیر معروف است این است که گفته اند: التعبدی ما یعتبر فیه صدور الفعل من المکلف مباشرة. مثل رد سلام. کسی که به شما سلام داد نمی شود به فرزندت بگوئی که تو جواب بده. خودت باید جواب بدهی. در مقابل توصلی که لایعتبر صدوره من المکلف مباشرة. مثلا بر ما واجب است تطهیر مسجد، اگر کس دیگری آمد تطهیر کرد مسجد را، مجزی است. حتی اگر یک کافری بیاید و شلنگ بگیرد و مسجد را تطهیر کند مجزی است. حتی اگر باران بیاید و مسجد را پاک کند باز مجزی است. تطهیر مسجد بر ما واجب است ولکن صدور این غسل مسجد از هر کس کافی است.

بحث کرده اند که آیا مقتضای ظهور صیغه امر که به ما خطاب می کنند که رُدّ السلام علی من سلّم علیک آیا ظهور این خطاب در شرطیت مباشرت است که خودمان رد سلام کنیم یا نه. پس بحث کرده اند که مقتضای اطلاق لفظی صیغه امر شرطیت مباشرت است یا نه، و در ضمن برای کامل شدن بحث گفته اند بیائید ببینیم مقتضای اصل عملی چیست. لذا کلام واقع می شود در دو مقام: المقام الاول فی مقتضی الاطلاق اللفظی فی شرطیة المباشرة، و المقام الثانی فی مقتضی الاصل العملی.